

مرحوم **حسام العلماء آق اولی**، که الیته شواهدی هم از اشعار پارسی می‌آورد... در دوره معاصر می‌توان به دو کتاب: *سرار البلاغة تأليف عبدالقاهر جرجانی - در علم بیان - ترجمة استاد دکتر جلیل تجلیل و شرح معنایات تتبع، تأليف خود ایشان، اشاره نمود*; و نیز دکتر سیروس شمیسا کتبی در معاصری و بیان و بدیع و... تأليف کرداند، که بیشتر در آن سه کتاب، به فصاحت و بلاغت پارسی پرداخته شده است.

از زشنندترین کتاب شیعه در زمینه فصاحت و بلاغت کلاسیک شعری، *المقحیم فی معاییر اشعار العرب*، تأليف: شمس قیس رازی (ق ٧) می‌باشد، که به گفته مصاحب (٢٤٦١): جامع‌ترین و دقیق‌ترین کتابی است که به زبان فارسی درباره عروض و قافیه و نقد شعر پارسی نوشته شده؛ و کتابی دیگر هم دارد، به نام: *المقرر فی تغاییر اشعار العرب*، که آن را در رابطه با اشعار عربی نوشته است...

منابع: *تفسیر مجمع البیان طبری*؛ *صحیفة سجادیه*، ترجمة اسدالله مبشری؛ *بیمار الانوار و معجم آن*؛ *المقحیم المُتَّهِرُس لانفاظ القرآن*؛ *المعجم المُتَّهِرُس لانفاظ نهج البلاغة*؛ *المعجم المُتَّهِرُس لمعنویات نهج البلاغة*، دشیز: *تاریخ الادب البری*، السيد جعفر السید باقر الحسینی؛ *تاریخ آداب اللغة العربية*، جرجی زیدان؛ *تاریخ ادبیات ایران*، رضازاده شفق؛ *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، عزیز الدین علی بن الاشیر، ترجمه عباس خلیل؛ *تارات تاریخی*، رسول جعفریان؛ *التاریخ الى تصانیف الشیعه*، آقا بزرگ طهرانی؛ *لیسته دهندگان*؛ *دایرة المعارف معاصر*؛ *نوفہتگ معین و نوفہتگ عصیان*؛ در *قلمر و بلاغت*، دکتر محمد علوی مقدم؛ *تأسیس الشیعه*، سید حسن صدر؛ *نوفہتگ اسپل ادبیات عربی*، ج ۲؛ *شمس الدین تجذی*؛ *انوار البلاغة* (ترجمه مطلق)، محمد‌هادی بن محمد صالح مازندرانی؛ *تاریخ شیعی در ایران*، رسول جعفریان؛ *الگنی والاتنان*، شیخ عباس قمی؛ *قدیمة الاجباب*، محدث قمی؛ *الأعلام زیر کلی*؛ *معجم الأرباب*، یاقوت حموی. هادی سلیمان - تنظیم و تکمیل از *دایرة المعارف* شیعی

### فصل —> حجاجت.

فصل، در لغت عرب مصدر **ثلاثی** مجرد به مفهوم جدایی میان دو چیز در منطق، کلی ذاتی است که مبین بخشی از معنای ماهیت است و تمام مشترک نیست؛ در منطق، فصل، امتیاز شیع از شیع دیگر را معلوم می‌کند، خواه ذاتی یا عرضی و خواه لازم یا مفارق و یا جزئی و یا کلی باشد. فصل موجب تمایز شیع می‌شود و جزئی از ماهیت شیع است مثل ناطق که داخل ماهیت انسان و **مُقْرِم** آن و فصل مقوم نامیده می‌شود. این سینا

مهم‌ترین کتاب آموزشی شیعه در این زمینه، **مطلق** یا شرح تلخیص سعد الدین مسعود تفتازانی (م ٧٩٣) است - به عربی - که متأسفانه امروزه چندان به آن توجه نمی‌شود. مؤلف، از علمای شافعیه هرات بوده، ولی در اواخر عمر اظهار تشیع نموده است و کتابی نوشته به نام: *حقائق فی ترجیح مذهب الائمه* (ع) - که در حکم وصیت نامه‌ای است برای پرسش. میرزا محمد تُنگاباشی (م ٢٠١٣ق) - که خود نیز حواشی بر مطلق دارد - چنین می‌گوید: «... ملا سعد تفتازانی به پسر خود گفت که: تو در تفصیل، مرتبه که را در نظر درآوردي؟ گفت: مرتبه تو را... ملا سعد گفت که: تو چیزی نخواهی شد؛ زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق (ع) را در نظر آوردم، به این مرتبه رسیدم؛ تو که مرتبه مرا در نظر آوردي، چیزی نخواهی شد!!» (*تفصیل العلل*، ٢٨٣).

تفتازانی، **مطلق** را در ٢٠ سالگی (و شرح تصرف زنجانی (سعید) را در ١٦ سالگی) نوشته است؛ و مشتمل است بر ٣ بخش: معانی، بیان و بدیع. بر مطلق شرح‌ها، ترجمه‌ها و حاشیه‌های فراوانی نوشته شده، که در *البریقه* از آنها نام برده شده و ما فقط به اهم آنها اشاره‌ای می‌کنیم: ۱) *آنوار البلاغة*، که ترجمه مانندی از آن بوده، تأليف: ملا محمد هادی مازندرانی، که با تحقیق محمد علی غلامی نژاد، چاپ شده است. ۲) *شرح شوامد مطلق*، از میرزا محمد تُنگاباشی فوق الذکر... به پارسی؛ ۳) *المُتَّهِرُس الْأَعْصَلُ*، در حل مشکلات **مطلق**، از مرحوم مدرب افغانی، که عبارات مجمل این کتاب را در چندین مجلد به عربی - شرح می‌دهد و بهترین شرح عربی است؛ ۴) *المُفَضَّل*، شرح پارسی **مطلق**، در چندین مجلد؛ از حجت هاشمی خراسانی، نحوی تعاصر؛ ۵) *هنجار گفتار* که ترجمه مانندی است توأم با تبیین، از مرحوم استاد سید نصرالله تقی - مشهور به آخوی - و از بهترین ترجمه‌های تبیینی **مطلق** است؛ هر چند، *آنوار البلاغة* مازندرانی فوق الذکر، از آن دقیق‌تر می‌باشد. و ده‌ها شرح و ترجمه و حاشیه دیگر...

تفتازانی **مطلق** را در کتابی کوچکتر، با نام مختصر، خلاصه کرده؛ که متأسفانه به این کتاب نیز اخیراً بی توجهی شده و خواشی بسیاری نوشته‌اند، که بهترین آنها از این قرارند: ۱) آنین بلاغت، در چند مجلد، از عباس ظهیری؛ ۲) *کرانه*، در چندین مجلد، از حسن عرقان؛ که از عالی‌ترین شرح‌های پارسی آموزشی برای مختصر هستند...

معروف‌ترین و بهترین کتبی که به پارسی، ولی بر اسلوب **مطلق** و مختصر تنظیم و نگارش یافته‌اند عبارتند از: *دُرُرُ الْأَكْدِي*

MADDE VAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKUMAN

FASL

Tfj  
AED

292-1  
key.4

Ibnikayym - El-Fewaid. s: 278

Fasl ve Varsl  
الفصل في الوراء  
الفصل في المقدمة

Arap Dilci

Ahmed Muhammed Selmo (st)  
Meccelatul-Ezher XII, 665-667

el-Fasl (f1)-mukhtasar f-ehnö ven-athor

A-Rabb Awasim 351, 364

297.49  
ARA-A

Fasl ve Varsl

Arap Dilci

Meccelatul-Ezher 78-81

el-Fasl Fasıl

AED

Tebrizi, el-Väfi 209

13 KASIM 1991

AED

madde: Fasıl

- A. Br. : c. VIII, s. 459
- B. L. : c. VII, s. 3987
- F. A. : c. 7, s. 148 (KA)
- M. L. : c. 5, s. 580
- T. A. : c. XV, s. 131-132

(252) *Fasıl*  
جاد ، جاد مخلوف .  
الفصل في النسان العربي / جاد مخلوف جاد . . ط 1 . . [.] .  
. م . [.] ج . م . جاد ، 1999 .  
م . [.] ص 74 .  
س 24 .

(72-[71] يشتمل على ارجاعات بليوجرافية (ص 977-19-9449-2 .  
تمك 415.1 21802-21801 .

Fasil, 166-231

عَلَيْكُمْ حَمْرَانٌ

دراسة بلاغية ونقدية لسؤال المعانى

تألیف  
الدكتور

سيوفي عبد الفتاح فتوح

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

19AA - A 18-A

- 147 -

المطاف بغير الواء : انظر إلى قول الله عز وجل : « وَلَقَدْ خَلَقْنَا إِلَّا سَبَّابَةَ مِنْ طِينٍ . قَوْمٌ جَعَلُوهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّسْكِينٍ . ثُمَّ خَلَقْنَا الْأَنْطَفَالَةَ عَلَيْهَا فَخَلَقْنَا الْمَلْفَةَ مُضْعَفَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْعَفَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْوِظَامَ لَهُمَا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُمَا خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَلْقَيْنَ »<sup>(٢)</sup> ، نجد أن الجمل قد وصلت في الآيات الكريمة بحرف المطاف ، ثم ، و « الفاء » ، ووراء الوصول بهذين الحرفين تسكن الدقائق والاطائف ، فقد بدأت بالخلق الأول ، خلق آدم عليه السلام من طين ، ولما أريد وصلة بالخلق الثاني ، خلق التنااسل ، عطف عليه بثم لما يليهما من التراخي ، ثم نجدها الآيات عن أطوار الخلق ، ووصلت خلق العلاقة بالخطفة ، بثم ، لما يليهما من التراخي ثم توالت الأطوار خلق المضاعفة فالظامان فـ كساهم العظام ثم ، موصولة بالفاء ، حيث لم يكن هناك تراخي بينها ، ثم وصل تسوية إنساناً بكساهم العظام ثم بحرف المطاف دنم ، إشارة إلى التراخي بينهما<sup>(٣)</sup> .. هذا وعندما اتساءل ما عطف بثم نجده أدق وأبعد مما عطف بالفاء ، فقد نزل الاستبعاد عقلاؤ رتبة منزلة التراخي والبعد

## الفصل الثالث

الفصل والوصل

الفصل والوصل بين المفردات أو بين الجمل باب دقيق الجرى لطيف  
المغزى ، جليل المقدار ، كثير الفوائد ، غزير الأسرار ... وقد تنبه العلماء  
قد يمالدة هذا الباب وجهاوه البلاغة بأسرها حيث مثل أحدهم عن البلاغة  
فقال : البلاغة معرفة الفصل من الوصل<sup>(١)</sup> ... وقال عبد القاهر : واعلم أنه  
ما من علم من علوم البلاغة أنت تقول فيه : إنه خفي عامض ودقيق صعب  
إلا وعلم هذا الباب أغمض وأخف وأدق وأصعب ...<sup>(٢)</sup>

والوصل معناه العطف ؛ عطف السكّلام بهضه على بعض ، سواء أكان هذا العطف للفردات أم للجمل ، وسواء أكان بالواو أم بغيرها كالفاء وثُمْ وأوْ . والفصل هو ترك العطف ، هذا ماذكره السكاكي .. ولتكن البلاغيون جررت عادتهم في حذفِهم عن الفصل والوصل أن يتجاوزوا عطف المفردات وعطف الجمل التي لها محل من الإعراب ، معللين ذلك بأن عطف المفردات وكذلك الجمل التي لها محل من الإعراب ، أمره هين ويسير ، إذ لا يقصد به سوى مجرد التشير إلى الحكم الإعرابي ، أما دافة الفصل والوصل فإنما تظاهر في الجمل التي لا محل لها من الإعراب ... كما تجاوز البلاغيون العطف بغير الواو فائليون : إن الواو من بين حروف العطف هي التي لا تفيد سوى مجرد الإشارة إلى الحكم ومطلق الجمجم ، فالعطف بها دقيق مشكل ، أما غيرها من حروف العطف فتفيد مع التشير إلى الحكم معانٍ أخرى ، فالفاء تفيد :

<sup>٤٢</sup>) انظر دلائل الاعجاز من ٢٣١ والاضاح .

(٢) سورة المؤمنون آية ١٢ - ١٤

(٣) ارجم الى الطراز ج ٢ ص ٤٤ ، ٤٥ .

<sup>٤٤</sup>) انظر الميان والتعمين (

٢٣٧ دلائل الاعجاز ص (٢)



*fasl al-khāss*), and the particular of the particular (*khāss al-khāss*). Common difference (*al-fasl al-‘āmm*) is what allows a thing to differ from another and that other to differ from the former; equally it is what allows a thing to differ from itself at another time. This is the case of separable accidents. Particular difference (*al-fasl al-khāss*) is the predicate which is necessarily associated (*lāzim, comitans*) with accidents, e.g., the difference between a horse and a man constituted by the whiteness of the latter's skin. Finally, specific difference or the particular of the particular (*khāss al-khāss*) is what constitutes the species. It is the simple universal attributed to the species in reply to the question: what is it (*in quale quid*) in its essence in relation to its genus (*fi dīwāb ayyū shay’ huwa fi dhātihi min dīnsihī*), e.g., rationality for man.

The Platonic method of analysis or division (*διατεροτικός*) is distinguished by the name of *fārik al-kīmā* from the Aristotelian *fārik al-kīyās* (*συλλογισμός*) (al-Fārābī, *Abhandlungen*, ed. Dieterici, 2).

For the metaphysical difference between the incorporeal and the body, *fark* (*χωρίσμος*) is used. God is *mufārak*, that is, separated, free of all that is material or corporeal. In the essence of God, there is neither *fark* nor *fasl* (*Theology of Aristotle*, ed. Dieterici, 40). Purely spiritual beings ('ukūl), the intelligences of the spheres and the heavenly bodies are *mufārahāt* (syn. *mudjarradat*).

**Bibliography:** I. Pollak, *Die Hermeneutik des Aristoteles*, Leipzig 1913, glossary; the major text for *fasl* is that of Ibn Sīnā, *Shifā’, al-Madkhal*, pub. Cairo 1952, ch. XIII, 72-82; the Latin translation of this text was used by Prantl, *Geschichte der Logik*, ii, 345-8; cf. also A. M. Goichon, *Lexique de la langue philosophique d'Ibn Sīnā*, no. 504, and Madkour, *L'Organon d'Aristote dans le monde arabe*, Paris 1934, 70-133; see also DJINS and HADD.

(T. J. DE BOER-[G. C. ANAWATI])

— FAŞL [see FILĀHĀ, MAFŞŪL].

— FASTS [see ŞAWM].

✗ FATA, pl. *fītān*, strictly "young man", has assumed a certain number of meanings in Arabic [see FUTUWWA]: here we confine ourselves to one exclusively Andalusian usage. In Muslim Spain the slaves, whether eunuchs or not, employed in the service of the prince and his household, and then of the *kādīj* [q.v.] at the time when the latter was in practice taking over the reins of power, were in fact called *ghilmān* (sing. *ghulām* [q.v.]), whilst those who held an elevated rank in the palace hierarchy bore the title *fātā*, the entire management of the household being placed under the control of two majordomos or "high officers", *al-fatāyān* *al-kabirān*. In the course of the history of al-Andalus a certain number of these slaves, generally of European origin [see ŞAKLĪBA], after obtaining the status of free men, were promoted to the highest positions in the social hierarchy and played an outstanding political part, even succeeding in creating independent principalities for themselves, like the 'Amirid *fātā Mudjāhid* [q.v.] of Denia. Their elevation inevitably gave rise to disputes with the aristocratic Arab families, with whom they came to blows, not without sometimes resorting to arguments of a *Shu’ubi* character (see I. Goldziher, in *ZDMG*, 1898).

**Bibliography:** E. Lévi-Provençal, *X<sup>o</sup> siècle*, index; idem, *Hist. Esp. Mus.*, index. (Ed.)

FATALISM [see AL-KĀDĪ’ WA’L-KADAR].

✗ AL-FATĀWĀ AL-‘ĀLAMGIRIYYA, a compendium of Hanafi law, in India ranking second only to al-Marghināni's *Hidāya*, compiled by order of Awrangzib during the years 1075/1664-

1083/1672. The intention was to arrange in systematic order the most authoritative decisions by earlier legists which were scattered in a number of *tīkh* books, and thus provide a convenient work of reference. The board in charge of the compilation was presided over by Shaykh Nizām of Burhānpur (d. 1090/1679), who had four superintendents under him: Shaykh Wadih al-Din of Gopāmaw, Shaykh Djalāl al-Din Muhammed of Māchlišahr, Kādi Muhammed Husayn and Mullā Hāmid, both of Djawnpur; each of them was assisted by a team of ten or more 'ulamā'. The book has repeatedly been printed (see Brockelmann).

**Bibliography:** Muhammad Kāsim, *‘Ālamgir-nāma* (Bibl. Ind.), 1072; Muhammed Sāki Musta‘id Khān, *Ma‘āthir-i ‘Ālamgiri* (Bibl. Ind.), 529; *Mir’āt al-‘ālam*, in *Oriental College Magazine (Supplement)*, Lahore Aug.-Nov. 1953; Khāfi Khān, *Mundakhab al-Lubāb* (Bibl. Ind.), ii, 251; Nūr al-Dīn Zaydī Zafarābādi, *Tadjallīs nūr*, Djawnpur 1900, ii, 77-89, 93, 119-20; Shāh Wali Allāh, *Anfās al-‘ārifīn*, 24; ‘Abd al-Hayy Lakhnawi, *Nuzhat al-khawāṣir*, Haydarābād 1375, v, 18, 34, 149, 281, 364, 420, 430; *Ma‘ārif* (Urdu monthly), A‘zamgārī, Dec. 1946, Jan., Feb., Oct. 1947, Jan. 1948; Fadīl-i Imām Khayrābādi, *Tarādīm al-‘udalā* (trans. Bazmee Ansari), Karachi 1956, 12-3, 27-8; Khūb Allāh Allāhābādi, *Wafayāt al-‘ālām* (Ms.); *Āthār-i sharaf* (Ms.), fol. 94; Muhammed ‘Alī Haydar, *Tadzhīra mashāhīr-i kākawī*, Lucknow 1927, 354-6; A. S. Bazmee Ansari in *al-Islām*, Karachi July-Dec. 1953, Jan. 1954; Sabāh al-Dīn ‘Abd al-Rahmān, *Basm-i Timūriyya*, A‘zamgārī 1948, 236-43; Brockelmann, II, 549, S II, 604. (A. S. BAZMEE ANSARI)

— FATH [see HARAKA].

✗ AL-FATH B. KHĀKĀN was the son of Khākān b. ‘Urṭūdī (or *Qhurṭūdī*) of the Turkish ruling family at Fārghānā and chief of the Turkish soldiers from Central Asia who formed part of the troops of the guard of the caliph al-Mu’tasim. Biographical information concerning him is scarce: he must have been born ca. 200/817-8, because he was probably the same age as al-Mutawakkil, son of al-Mu’tasim, with whom he was educated since infancy at the court of the caliph, who had adopted him at the age of seven. Hardly had al-Mutawakkil been elected caliph in 232/846-7 when he made him his secretary (*kātib*, and not *wazīr* as incorrectly stated in some sources), and later, in 235/848-9 or 236/849-50, appointed him superintendent of works at Sāmarra'; in 242/855-6 governor of Egypt for a short time in place of his son al-Muntaṣir; and in 244/857-8 as his lieutenant at Damascus. He was a member of the caliph's literary circle, and was a great patron of young and little-known authors, a friend of many writers and poets such as al-Djāhīz and al-Buhturi, of historians like al-Tha‘labī, etc. He was himself a writer and poet, but of his works (*K. Akhlāk al-malūk*, *K. al-Šayd wa l-dīwārīk*, *K. al-Rawda wa l-rūr*) none has come down to us, and only 13 verses of his poetry are known (cf. Yākūt, *Udāba'*, vi, 118). In his palace at Sāmarra' he had collected a very valuable library (consisting in particular of philosophical works), which was much visited by many students of Baṣra and Küfa. On the night of 4 Shawwāl 247/11 December 861, at the caliph's palace in the new capital al-Mutawakkiliyya (or al-Djāfāriyya) he was murdered with his caliph and friend defending him with his own body against the hired assassins sent by al-Muntaṣir, son of al-Mutawakkil.

## **مُنَاسِبَةُ الْفَوَاصِلِ الْقَرآنِيَّةِ وَعَلَاقَاتُهَا بِآيَاتِهَا**

الدكتور / محبوب الحسن محمد  
قسم اللغة العربية - كلية الآداب  
جامعة الملك عبدالعزيز

Fesila

Mecelletü Camiatü'l-imam Muhammed b.  
Suudi'l-Islamiyye, aded: 18 (1417/1996)  
Riyad, s. 71-123. D. 1528

MADDY TAYLOR ADMINISTRATOR  
SCHOOL

VASL (aq.) 6k. FASIL 3 KAFIYE

TFS  
AED

297-1  
Key-4.

Ibn i Kayyim & El. Fewaid s. 278

# نهاية الإِيجاز

فِي

## دراسة الإِعجاز

5367

892.7

EALL.N

VASC (163-170)

VASC AED (cc) 16k: Kafiyah

تأليف

VASC

فخر الدين الرازي (محمد بن عمر)

المتوفى ٦٠٦ هجرية

تحقيق وتقديم

الدكتور

الأستاذ الدكتور

محمد بركات حمي أبو علي

ابراهيم السامرائي

جامعة الأردنية - كلية الآداب

جامعة الأردنية - كلية الآداب

دار الفكر للنشر والتوزيع

عمان ١٩٨٥